

تماشاخانه

ایوانف تمدید نشد

■ هنوز چند دقیقه‌ا از انتشار صحبت‌های مجید سرسنگی مدیرعامل خانه هنرمندان درباره این موضوع که اجرای ایوانف سه کارگردانی امیررضا کوهستانی در صورت توافق گروه بعدی می‌تواند تمدید شود، نگذشته بود که روابط عمومی تماشاخانه ایرانشهر در خبری کوتاه اعلام کرد این نمایش تمدید نمی‌شود و پنجشنبه ۲۶ آبان باید با صحنه خداحافظی کند. ایوانف در حالی با صحنه باید خداحافظی می‌کرد که به دلیل طولانی شدن زمان صدور مجوز و بازبینی‌ها ۱۰ اجرای خود را از دست داده بود و تماشاخانه ایرانشهر حاضر به جبران این ۱۰ اجرا نشد. ایوانف آخرین اجرای خود را در میان استقبال علاقه‌مندان تئاتر به پایان برد و قرار بود جایش را به «خشکسالی و دروغ» محمد یعقوبی بدهد که با بازی علی سربای، ایذا کیخایی، پیمان معادی و باران کوثری احتمالا از یکشنبه آینده ششم آذر به صحنه برسد. اما این نمایش جای خود را به نمایش «تمام صبح‌های زمین» به کارگردانی حسین مسافرآستانه از این پس اجراهای خود را در قالب جشنواره تئاتر مقاومت از شنبه ۲۸ آبان به مدت پنج شسب در تماشاخانه شماره یک مجموعه ایرانشهر آغاز کرد.

تماشاخانه ایرانشهر در حالی با تمدید اجرای ایوانف موافقت نکرد که این نمایش با همین تعداد کمتر اجرا و ظرفیت مشخص سالن یک تماشاخانه ایرانشهر و در میان نمایش‌های پر از ستاره و مطرحی که این روزها روی صحنه است به عنوان پرمخاطب‌ترین نمایش این روزهای تئاتر انتخاب شده و توجه منتقدان و کارشناس تئاتری را به خود جلب کرد.

این نمایش برداشت امیررضا کوهستانی از یکی از پنج نمایش مهم آنتوان چخوف نمایشنامه‌نویس سرشناس روسی است. حسن معجونى، نگار جواهریان، سعید چنگیزیان، رضا بهبودی، فریبا کلمران و وحید آقاپور بازیگران این نمایش بودند.

ایوانف امیررضا کوهستانی نمایشنامه دیدنی و قابل بود که طی سه ساعت اجرا تماشاگر با کسل نمی‌کرد و به او اجازه می‌داد تا روایتش با پاشی همراه شود. اما این نمایش دیدنی با حاشیه‌های زیادی سه روی صحنه رفت. بیش از چهار بازبینی و طرح ایرادهایی جدید این فکر را به وجود آورد که مدیران تماشاخانه ایرانشهر علاقه‌ای به این نمایش ندارند.

در پی تمدید نشدن ایوانف امیررضا کوهستانی، کارگردان این نمایش در گفت‌وگو با ایسنا یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کنونی تئاتر کشور را برنامه‌ریزی‌های نادرست مدیران دانست: «متأسفانه مدیران ما اشتباهات‌شان را نمی‌پذیرند و گروه‌های



تئاتری را با یکدیگر روبرو می‌کنند. در این میان، تکلیف تماشاخانه ایرانشهر هم معلوم نیست که آیا این تماشاخانه جزو سالن‌های خصوصی است یا جزو سالن‌های دولتی تئاتر به شمار می‌آید؟»

کوهستانی به‌بازبینی‌های متددنمایش «ایوانف» اشاره کرده بود و معتقد است: «این بازبینی‌ها موجب شد ۱۰ اجرای ما در دست برود و چیزی حدود دوهزار تماشاگر را از دست دادیم و تمام این زبان‌ها منتوجه گروه ما شد. اما هیچ‌کس پاسخگو نیست. وقتی پای قرارداد به میان می‌آید، شورای حمایت از آثار اعلام می‌کند، تماشاخانه ایرانشهر جزو سالن‌های خصوصی است و کمک‌هزینه بسیار اندکی به ما پرداخت کردند که چیزی معادل کمک هزینه‌های نمایش‌های دو، سه‌ه پرسوناژه بود، در حالی که گروه ما بر تعداد بود. کوهستانی با اشاره به مطالبی که درباره تمدید اجرای این نمایش از سوی تماشاخانه ایرانشهر اعلام شده است، اضافه کرد: گفتمتی می‌شود با گروه بعدی توافق انجام شود در حالی که گروه بعدی هم شرایط ما را دارند. آنها هم قراردادی گیشه‌ای خواهند داشت و اگر بخشی از اجراهایشان را از دست بدهند، متضرر می‌شوند. به همین دلیل در موقعیت اخلاقی قرار

گرفتمتیم و بهتر دیدم‌م ما این ضربه را بپذیریم.» به‌اعتقاد این کارگردان تئاتر: «مشکل از گروه‌های تئاتری نیست، بحث بر سر مدیریتی است که این‌گونه برنامه‌ریزی‌ها را انجام می‌دهد و چنین قراردادهایی می‌بندد. اگر قرار است تماشاخانه ایرانشهر از لحاظ قرارداد جزو سالن‌های خصوصی به شمار بیاید، چرا با این سالن برخوردی مشابه سالن‌های دولتی دارند؟! وی با اشاره به استقبال تماشاگران از این نمایش افزود: بلیت‌های این نمایش تا آخرین اجرای ما فروخته شده است. با تماشاگرانی روبه‌رو می‌شوم که خواستار تمدید اجرا هستند و نمی‌دانیم چه پاسخی به آنها باید بدهیم. اما کارگردان‌ان بر این عقیده‌ کرد: متأسفانه مدیریتی فعلی نتانم ما به شدت کم‌چراغ است و کم‌ریسک است. با وجود تمام استقبال تماشاگران، هنرمندان و منتقدان ترجیح می‌دهند، زودتر نمایش را جمع کنند. اما از طرف دیگر روی این نمایش مانور می‌دهند و آن را جزو تولیدات خود می‌دانند. امیررضا کوهستانی در پایان صحبتش گفت: این شرایط تئاتر ما مستحق از طرفی به مدت دو هفته فشار و اضطراب را تحمل کردیم تا سرانجام نمایش به اجرا رسید، از طرف دیگر با مشکلاتی مانند کم کردن بودجه و مشکلات برنامه‌ریزی مدیریتی روبه‌رو شدیم و نتوانستیم اجرایمان را تمدید کنیم.»

گفت‌وگو با حسن معجونى- بازیگر «ایوانف چخوف»

آرش نصیری

این ایوانف، ایوانف کوهستانی نه معجونى

چندماه بعد از اجرای موفق «دایى وانیا» و «مرغ دریایی»، حسن معجونى یکبار دیگر با چخوف به روی صحنه بازگشت و این‌بار با ایوانف چخوف که کاری است به نویسندگی و کارگردانی امیر کوهستانی. هنگام اجرای کارهایی که خودش کارگردان‌شان بود، پرسشم این بود که چرا خودش به عنوان یک بازیگر-کارگردان در آن کار‌ها حضور ندارد و آنچه‌اعلام کرده بود که باید همه تمرکزش روی کارگردانی باشد و نمی‌تواند همزمان این دو کار را با هم انجام بدهد. این گفت‌وگو را هم با این نکته شروع کردیم و اینکه آیا وسوسه بازی در نمایشنامه‌ای از چخوف همان‌جا به ذهنش آمده است یا نه. به هر حال این نمایش به نوعی در راستای آن دو نمایش بود و قرار بود که بلافاصله بعد از آن اجراها به روی صحنه بیاید. اکثر بازیگران دو کار هم که مشترک و از بازیگران گروه لیو بودند؛ بنابراین طبیعی است که ذهن به این سمت می‌رود که شباهت‌های آنها را بررسی کند. البته‌کاش زمان اجرای آنها به هم نزدیک‌تر بود تا بتوان خوانش‌های متفاوت دو کارگردان تأثیرگذار و جوان ما از آثار یک نویسنده تأثیرگذار را بهتر و تحلیلی‌تر بررسی کرد. با وجود این فاصله زمانی، ما سعی کردیم این تفاوت‌ها و نوع نگاه را بررسی کنیم. معجونى می‌گوید وقتی به عنوان بازیگر در کاری حضور دارد خود را در دنیای کارگردان قرار می‌دهد و بعد می‌گوید اگر هم بخواهد پیشنهادی بدهد خودش را در دنیای کوهستانی قرار می‌دهد و در آن دنیا پیشنهادش را ارائه می‌دهد. اجرای ایوانف چخوف هفته گذشته به پایان رسید اما گفت‌وگو با بازیگر ایوانف خواندنی است. امیر کوهستانی در گفت‌وگویی اعلام کرده است که برای بازی در نقش ایوانف تقریباً به هیچ بازیگر دیگری با غیر از حسن معجونى فکر نمی‌کرد.

■ اگر امکان دارد می‌خواستم در مورد همین فرق‌ها با کارگردانی و اجرا‌کردید. البته آنچه‌بازی نمی‌کردید و فقط کارگردان بودید اما حالا بازی می‌کنید و کارگردان کار. امیر

کوهستانی است. برای آن کار مصاحبه‌ای کرده بودید و در آن مصاحبه گفتید وقتی کارگردانی می‌کنید، همه تمرکزتان روی کارگردانی است و نمی‌توانید بازی کنید. آیا وسوسه بازی در یکی از کاراکترهای نمایشنامه چخوف از همان‌جا در شما به وجود آمد؟

بازی کردن در نقش اکثر کاراکترهای کارهای چخوف همیشه وسوسه‌برانگیز اما آنجا نمی‌شد بازی کرد چون انجام همزمان اون دو کار، مشکل است و اگر این کار را انجام بدهم شاید کیفیت هر دو نشان افت کند.

■ آیا «ایوانف» از آن کاراکترهای چخوف بود که خوب بشناسیدش و بخواهید آن را بازی کنید؟

بله. من قبلاً هر دو نسخه «ایوانف» را خوانده بودم و نهنتم این اثر که مجموعه کارهای چخوف را خواندم. البته برای من «ایوانف» هیچ‌وقت برای اجرا یا بازی در اولویت نبود. نام‌م نمی‌چرا؛ قالب است که «مرغ دریایی» هم نبود اما اجراش کردم. کارهایی که در مجموعه کارهای چخوف دوست داشتم اجرا کنم «دایى وانیا»، «باغ ابلالو» و «سه‌خواهر» بودند که دو نمایشنامه آخری به نظر من کارهای فوق‌العاده‌ای هستند.

■ «ایوانف» را شما به آقای کوهستانی پیشنهاد دادید یا ایشان به شما؟

امیر به پییشنهاد داد. جالب این است که قرار بود ما اجرایمان پشت سر هم باشند اما اجرای او به تعویق افتاد و رسید به الان.

■ شما یک طرفدار جدی آثار چخوف هستید که به صورت مستد کارهایش را اجرا و پیگیری می‌کنید اما علاقه آقای کوهستانی، مطابق با آنچه خودش گفته است، خیلی خاص و ویژه نیست و شما در کارهای او نشان بازی می‌کنید. آیا این ایوانف که روی صحنه آمده است، ایوانف کارگردان است یا ایوانف بازیگر؟

نمی‌شود این دو مقوله را از هم جدا کرد و من حتی معتقدم باید ایوانف نویسنده را هم به آن سوالات اضافه کنید. یک متن وجود دارد که کارگردان آن را کارگردان و بازیگر آن را بازی می‌کنند و نهایتاً شما ممکن است یکسری از رویای پنهان این‌کار بماند یا یک گروه دیگر طوری آن را ارائه بدهند که چیزی‌های بهتری از آن نمایش‌بگذارند. امیررضا وقتی کاری را اجرا می‌کند، کارگردانی‌اش را هم به منتش وارد می‌کند. یعنی همه اتفاقات در متن می‌افتد، او از آن آدم‌هاست که صحنه به صورت کامل برایش چیده شده است و البته بعضاً وقتی ایده‌های کلی عوض می‌شود، صحنه را عوض هم می‌کند اما اصولاً می‌داند که صحنه‌ها قرار است چگونه باشند. اتفاقاً او نمایش را صحنه به صحنه هم ترجمه کرده است. در پرده اول کانه‌ها هست و مشخص است که چه اتفاقی قرار است بیفتد. جهان کوهستانی کاملاً مشخص است و می‌داند که چه کاری می‌خواهد انجام بدهد و بخش عمده‌ای از آن اتفاقات را در متن می‌آورد. اینکه الان بگویم چه بخشی از این بازی متعلق به می‌شود است، اولاً چیزی را حل نمی‌کند و ثانیاً تصور می‌کنم این تفکیک، یک اتفاق ذهنی است که نمی‌شود در آن سهم را مشخص کرد.

■ شما با هم دوست و همکار هستید و من این را از آن جهت پرسیدم که با توجه به جمع جهات، سلیقه شما با هم متفاوت است. این را هم در کارگردانی‌تان می‌شود دید و هم در نوع نگاه‌تان به فضا. می‌خواستم بدانم، وقتی که این‌گونه و با او سه‌سلیقه متفاوت وارد کار می‌شوید، سلیقه‌تان را به عنوان یک بازیگر-کارگردان، چگونه‌ابراز می‌کنید.

واقعیت این است که من وقتی در کار یک کارگردان دیگر کار می‌کنم اصلاً به اجرای ایده‌های خودم تمایلی ندارم. وقتی به‌عنوان بازیگر وارد یک مجموعه می‌شوم، باید کمک کنم تا جهان‌بینی یک نفر دیگر عینی‌شود، این اتفاق در این کار هم می‌افتد. جنا از سلیقه، آنچه در این کار اتفاق می‌افتد به نحوه نگرش به این متن برمی‌گردد و من به عنوان یک بازیگر موظف هستم که جهان کارگردان را به نمایش بگذارم. معمولاً ایده‌های خودم را هم مطرح می‌کنم اما یادم هست که این کار، کار امیر کوهستانی است. وقتی جهان کوهستانی برام مشخص است، پیشنهادهایی هم که می‌دهم از جنس دیدنی‌ها است.

■ یعنی از خودتان بیرون می‌آیید و در محیط کاری و فکری آقای کوهستانی به‌ایشان پیشنهاد می‌دهید.
بله، همین‌طور است. در اینجا سلیقه من مطرح نیست و بیشتر خودم را در سیستم کاری او قرار می‌دهم. می‌بینید که کار‌ها ما چقدر با هم متفاوت است. حتی جنس کمدهای‌ها و حلال و هواهای ما با هم فرق دارد. من وقتی به عنوان بازیگر در این کار هستم، به عنوان بازیگر در خدمت این جهان هستم.

تئاتر

گفت‌وگو با حسن معجونى- بازیگر «ایوانف چخوف»



عکس: عباس کوثری، شرقی

چخوف و فضای مورد علاقه‌اش نزدیک‌تر است.

اینکه ما فکر می‌کنیم باید نزدیک به چخوف باشد. جلودست و پای ما می‌گیرد. بنابراین بهتر است بگویم نسخه اصلی وجود ندارد و ایوانف همان است که شما روی صحنه می‌بینید. به نظر من هم اگر ساشا در محیط اطرافش حل می‌شد، تراژیک‌تر بود اما الان اینجا به آن اندازه تراژیک نیست.

■ اما رفتارش به‌جوان‌ها نزدیک‌تر است و به نوعی آن کاراکتر امروزی شده است.

بله، همین‌طور است. این نمایش با این تمهید امروزی می‌شود.

■ آیا هدفونی که مدام روی گوش ایوانف است، به این معنی است که او دارد از اجتماع فرار می‌کند؟

بله. من این‌جوری تعبیر می‌کنم. اما چرا این هدفون، اول تا آخر نمایش و حتی در شب عروسی ایوانف هم دور گردن او هست؟

چون خیلی نمایشی است. امیر کوهستانی دو وجه را با هم جلو می‌برد؛ یکی آن رئالیسم عجیب و غریب و یکی دیگر شرایط نمایشی آن را. این کار مخلوطی از دو توست. کار امیر اصلاً کار رئالیستی آن چنانی نیست و در عین حال کار فرمالی هم نیست. ترکیبی از این دو توست به خاطر همین یک چیزهایی از بار نمایش می‌ماند، مثل طراحی. همان طوری که می‌بینیم طراحی کاملاً مینی‌مال و نمایشی است. هدفون هم همان اندازه نمایشی است.

■ هوای شاه‌هم جزو گرم‌شخصیت نمایش است؟

بله، نگه داشتیم تا بلند شود و به کاراکتر نزدیک شود.

■ آقای کوهستانی در مصاحبه‌های گفته که من برای نقش ایوانف به هیچ‌کس دیگری غیر از حسن معجونى فکر نمی‌کردم. اگر شما کارگردان این کار بودید، نقش ایوانف را به چه کسی می‌دادید؟

نمی‌دانم. ایوانفی که من به آن فکر می‌کنم یک ایوانف دیگر است و شاید برای آن به خودم فکر نمی‌کردم. البته دور هم نیست و سراغ کس دیگری نمی‌رفتم و از همین بچه‌های خودمان یک نفر را انتخاب می‌کردم. در بین بچه‌هایی که با هم کار می‌کنیم یکی‌شان ایوانف است و شاید اگر بخواهم بگویم کسی مثل اشکان جلیلی در ظاهر مناسب باشد.

■ خیلی‌ها فکر می‌کنند ایوانف می‌تواند به‌جای ایوانف دیگر باشد. با توجه به آنکه آقای معجونى اخیراً دو کار از چخوف را در همین‌حال و هوا اجرا کرده، این ایوانف هم در راستای همان کارهاست. علاوه بر این، بازی بچه‌های گروه شما، گروه لیو هم به این موضوع دامن می‌زند. نظر شما در این مورد چیست؟

اتفاقاً به نظر من این کار، کار امیر کوهستانی است. البته ممکن است ما ناخودآگاه تحت‌تأثیر هم قرار بگیریم. قطعاً همین اجرای امیر به ذهنیت بعدی من کمک می‌کند و ممکن است اجراهای من هم روی او تأثیر گذاشته باشد اما این کار، کار امیر است. در صحبت‌هایی که با هم داشتیم تقریباً با هم هم‌عقیده بودیم اما این کار کاملاً حال و هوای کوهستانی را گرفته، چون آن وارد متن کرد است و در متن هم مناسبات و دیالوگ‌هایی از جنس امیر کوهستانی کار را پیش می‌برد.

■ یک نکته وجود دارد که البته کلی است. متن اصلی، روسی و با حال و هوا و فضای روسی است اما به‌روز شده است. مفاهیمی که به‌روز می‌شوند در شکل اصلی هم قابل درک هستند. مثلاً به جای کتاب خواندن مدام ایوانف، او حالا مدام به زبان انگلیسی گوش می‌کند و یکی دیگری از شخصیت‌ها مدام در حال بازی با موبایل است. چه نیازی به این به‌روزرسانی‌ها هست؟

چون برخی از کار‌های متن اصلی قابل فهم و درک نیست. اصراری وجود ندارد که بگویم ایوانف با یک هدفون یا ششگوشی با لباس چرم معاصر می‌شود. فکر می‌کنم این کار‌ها به معاصر‌سازی نیاز دارند تا راحت آنها را بفهمیم. مثل خود ترجمه است که شما چندین ترجمه را می‌خوانید و فکر می‌کنید یک ترجمه، ترجمه بهتری است. چه نیازی به این همه ترجمه است وقتی یک نفر آن را خیلی خوب ترجمه کرده است؟ شما دنبال یک حال و هوای می‌گردید که در ذهن خود دارید. ما یک متن از فلائی را برمی‌داریم که ترجمه فلائی است و در اجرا هم مدام آن را به عقیده و شکل موردپسند خود نزدیک‌تر می‌کنیم. در هر صورت این کار درام است و هر چقدر ماجرا‌ها و رجاعات بیشتر باشد آن ارتباط قوی‌تر خواهد بود. با به‌روزرسانی رجاعات را بیشتر می‌کنیم. این در طیف اجتماعی است و در بعضی از کار‌ها شاید اصولاً نیازی به این کار نباشد که ما تابع جریان اجتماعی باشیم. این رجاعات هم یک حرکت کاملاً سنتی است. می‌شود این سانس‌های اتفاق برداشت و یک جور دیگر کرد.

■ البته «عذاب وجدان» حس کلیدی شخصیت اوست و از دیگران هم توقع دارد این عذاب وجدان را داشته باشند. شاید او در شرایطی است که درگیر این موضوع شده است و دیگران هم باید در آن شرایط قرار بگیرند که عذاب وجدان مساله‌شان باشد. او کاری انجام داده که این کار برایش عذاب وجدان آورده. یک اتفاقی دارد می‌افتد و این عذاب وجدان نشانه آن است.

■ اسام‌نمی‌فهمم بعد از آنکه آن‌ا می‌میرد چرا او باید چنین برخوردی داشته باشد؟ او که باعث مرگ آن‌ا نبود و ساشا هم به آن‌ا تادی نکرد. چرا ایوانف باید ساشا را هم نپذیرد با وجود آنکه او را دوست دارد؟

من بیشتر از آنکه بتوانم به این سوال جواب بدهم باید بگویم شرایط طوری به وجود می‌آید که نشان می‌دهد او دارد به جنون می‌رسد. دلایل این جنون شاید به نوعی قابل برسی باشد و می‌توان بررسی کرد که چرا با ساشا به نتیجه نرسیدند، او سه‌جا

با ساشا برخورد دارد. یکی در پرده دوم است که کاملاً عاشقانه است و مجدداً جایی را داریم که او بازگشت دیگری دارد. به نظر من او هر کار جدیدی که می‌خواهد انجام بدهد، چیزی پشت آن هست که شروع می‌کند به ادیت کردن و اینها بازی‌های است که مدام به او اضافه می‌شود و این همان چیزی است که او را تکامل می‌گذارد.

■ یعنی ما نباید از ایوانف توقع رفتار منطقی داشته باشیم؟ به هر حال او در حق آن‌ا به اصطلاح امروزی نامردی نکرد؛ با وجود آنکه می‌توانست تلاش بدهد، نفاق و ساشا هم به آن‌ا بدنی نکرد. فقط دیوانگی است که می‌تواند رفتار او را توجیه کند

آدم‌های چخوف معمولی نیستند که از یک جایی شروع

کنند و به جایی دیگر برسند. آنها معمولاً بیماری‌هایی هم دارند. خود ایوانف هم مدام می‌گوید چرا گوش من دارد زنگ می‌زند. یعنی علائمی وجود دارد که نشان می‌دهد او دارد به جنون می‌رسد. ما با نوع نگرش طرف هستیم؛ یکی آن نگرشی است که شما دارید. اما من می‌گویم واقعیت این است که من این حالت را در چخوف نمی‌بینم. من می‌بینم که یک اتفاق در یک آدم می‌افتد و بازتاب آن چیز دیگری می‌شود. به نظر من این موقعیت است که فضای آثار چخوف را می‌سازد نه کاراکترها و نمی‌توانیم دنبال این بگردیم که آنها چه کارهایی برای هم کرده‌اند. در متن اصلی، ایوانف مدام کتاب می‌خواند و اینجا مدام دارد نوار گوش می‌دهد. به نظر من این آدم بیشتر از آنکه درگیر یک اتفاق باشد، دارد فرار می‌کند. اینها تکاتی است که خیلی جذاب است؛ فرار‌هایی

که کمک‌کنند با این‌س آدم‌ها مواجه نشوی و زیاد با آنها برخورد نکنی. تو که تتهایی خورد می‌رسی اما آنها باز هم به تو امان نمی‌دهند و دنیایی به وجود می‌آید یا یکسری مناسبات عجیب و غریب، فاجعه‌هایی که در کار‌های چخوف به وجود می‌آیند، واقعاً از هیچ شروع می‌شوند. به خاطر همین است.

که می‌گویم با طرز آن بیشتر است. فاجعه می‌رسیم اما این فاجعه هیچ مبنای عجیب و غریبی ندارد و از هیچ آغاز شده است. آدم‌ها از سر بیکاری همدیگر را تلف می‌کنند و جهان چخوف واقعاً همین است. مثل همان داستان که تریگورین تعریف می‌کند. می‌گوید مردی یک پرند را می‌بیند و از سر بیکاری می‌زند نابودش می‌کند. این جهان هم جهان بدون کار است و حالا محاسباتش کمی شبیه‌تر به ماست. کار چخوف هم هست اما سیستم مالی که دارد همه چیز را ساپورت می‌کند، وجود دارد. از سرر بیکاری می‌نشینند و مدام می‌یافتند. چیزهایی را برای جهان خودشان می‌یافتند که واقعاً هیچ است و به هیچ‌جام نمی‌رسد. در روابط آنها هم ظرایف خیلی خاصی وجود ندارد و نمی‌توانیم آن‌ا را درک می‌کنیم. به همین خاطر است که ما فکر می‌کنیم در این کار چخوف هم هست و هم نیست، چون دارد مثل گذشته‌هایش روی کاراکتر تکیه می‌کند. در کار‌های بعدی‌اش این کاراکتر به انتمسفر تبدیل می‌شود و در «سه‌خواهر» فقط انتمسفر و مجموعه‌صداهاست که حیرت‌انگیز است، نه یک قهرمان که دارد سر او بلای‌های می‌آید. از ایوانف دو روسیون نوشته شده است که به نظر می‌رسد در این کار این دو روسیون و بندهایی می‌آورد. او در بین دو جهان گیر کرده است. نه کاملاً از آن جهان کنده و نه کاملاً به این جهان وصل است. ایوانف آویزان است و این شرایط یک شرایط بی‌عملی به وجود آورده است.

■ اجازه بدهید بپردازیم به کاراکتر ایوانف که شما آن را بازی کردید. به نظر شما بزرگ‌ترین مشکلی که ایوانف دارد چیست؟ تردید یا انفعال یا نداشتن عشق؟
انفعالی که در بسیاری از آثار چخوف وجود دارد، یقه ایوانف را هم گرفته به انضمام تردید. هر دو ایوانف می‌گویند، هملت روسی اما منظوم از تردید، تردید هملتی نیست. او در شرایطی قرار گرفته که بی‌عملی حاکم است و او کار خاصی انجام نمی‌دهد. او درگیر مجموعه‌ای از مشکلات است، از جمله عذاب وجدان. به عقیده من ایوانف یک آدم اخلاق‌گراست که در یاد دنیایش را بسطت می‌دهد و این مهم‌ترین مشکل است. اخلاق‌گرای همیشه برای آدم، قید و بندهایی می‌آورد. او در بین دو جهان گیر کرده است. نه کاملاً از آن جهان کنده و نه کاملاً به این جهان وصل است. ایوانف آویزان است و این شرایط یک شرایط بی‌عملی به وجود آورده است.

■ گویا شخصیت ساشا هم تغییر کرده، چون ساشای اخلاق‌گرای است که برای حل مشکلاتش کاری نمی‌کند.
بله، همین‌طور است.

زیر نور صحنه

تحلیلی بر نمایش تراس

فردیت و معنا

محسن خیمه‌دوز



■ نمایش تراس (نگارش سال ۱۹۹۷ و برنده جایزه مولیبر همین سال در اجرای تئاتر آنتوان پاریس- در ایران با ترجمه اصغر نوری و کارگردانی محمدرضا خاکی) نوشته ژان کلود کری‌یر، نمایشنامه‌نویس، فیلمنامه‌نویس و سینماگر معروف فرانسوی را می‌توان نماد فردیت به بحران دچارشده انسان معاصر دانست. داستان فردیت، داستان انسان غربی هم هست و تراس نوعی پاتولوژی انتقالدی و طنزآمیز از همین انسان است؛ پاتولوژی هنرمندانه، اندیشمندانه و طنزپردازانه از منظری غیرایدئولوژیک و غیرتئولوژیک.

برخی از بحران انسان فردیت انسان معاصر غربی به این نتیجه رسیده‌اند که انسان غربی باید به سمت انسان شرقی، عرفان شرقی یا تفکر شرقی گرایش پیدا کند تا درش درمان شود. گویی انسان شرقی به فوران معنا دچار شده، به نحوی که باید بخشی از آن را به خارج هم صادر کند و گویی این همه فساد و بلاهت در زیست‌بوم انسان شرقی فقط از غرب جغرافیایی یا تفکر غربی بر او عارض شده‌ا و نه از بلاهت ساختاری خود او، که بر فقدان فردیت او هم متکی است. اعتبار پاتولوژی کلود کری‌یر از بحران فردیت انسان معاصر از آنجاست که قصد یابودی فردیت و جایگزین کردن معنا به جای آن را ندارد (اشتباهی که انسان شرقی مدام در حال تکرار آن است) بلکه برعکس، تلاش کری‌یر بر معنادار ساختن همین فردیت است. و این معناداری البته سراسر غیرایدئولوژیک و غیرتئولوژیک هم هست.

نمایش تراس روایت آدم‌هایی است که به نوبت به خانه‌ای وارد شده و از آن خارج می‌شوند؛ خانه‌ای که پیش از ورود آدم‌ها، از هر مرد جوانی (مادان و ایتین) در در حال جذبی و واگتار کردن خانه به دیگری (زن آژانس) با بازی بهاره هنرمان) هستند. همه کاراکتر‌های نمایش به نوعی تنها و البته برخوردار از فردیت انسانی‌اند، اما فردیتی سرد و بی‌محتوا و غاری از هر نوع گرمی و وقار شخصیتی. اوج چنین سرگشتگی سرد و البته طنزآمیزی را می‌توان در زندگی موسیو آستروک (با بازی مسعود دلخواه) دید.

اما آنچه نمایش را از یک آه و ناله رایج درباره سردی انسان غربی و بیان تکراری نیازمندی او به



معنا و معناداری جدا می‌سازد، تراس خانه است که به ابتکار کلود کری‌یر، وجه بارز پاتولوژی او از آه و ناله‌های رایج دیگران شده است.

در طول نمایش، دو نفر، یک جوان (موریس) و یک پیر(تیمسار)، از تراس به پایین پرتاب می‌شوند ولی سالم به درون خانه بازمی‌گردند. جوان خودش را پرتاب می‌کند و پیر توسط همسرش (با بازی مریم سعادت) هل داده می‌شود. سالم ماندن آنها تأکیدی است که کلود کری‌یر بر فردیت همین آدم‌ها دارد؛ فردیتی که به رغم سقوط‌های مکرر همچنان سر و پااست و البته تنها سرمایه انسان معاصر هم هست. همان فردیتی که مادان، کاراکتر زن همیشه منتظر نمایش (با بازی الهام پالومونز)، از آن استفاده کرد و با فرد مورد علاقه‌اش محل را ترک کرد.

سالم ماندن افراد پرت‌شده از تراس وجه دیگری هم دارد که در تلفیق واقعیت و تال و سوررئال در دنیای معاصر است. غلبه یاقتن بر نیروی جاذبه در این نمایش، داستان بخشی از دنیای معاصر است و بیانگر وجود واقعیتی مجازی است که باعث می‌شود واقعیت سنتی، دیگر به شکل قدیم فهمیده نشود. بنابراین، نجات فردیت انسان معاصر نه با نفعی فردیت او و رجوع کردن به عرفان یا معناداری بیمار شرقی (که خودش از فقدان فردیت رنج می‌برد) و نه حتی با مراجعه به آنچه تفکر شرقی نامیده می‌شود (تفکر اگرکنتستانسیالیست‌هایی چون هایدگر و امثال او) بلکه با هرسمیت شناختن جهان معاصر و ویژگی‌های آن و نیز به‌روزکردن فردیت انسان است که امکان‌پذیر می‌شود. کلود کری‌یر با دعوت به فهم فقدان معناداری در فردیت انسان معاصر، او را به معنادار ساختن فردیتش فرا می‌برد و در عرفان یا تفکر شرقی، به این ترتیب، معناداری پیشنهادی کری‌یر هم سنت انسان غربی را دربرمی‌گیرد و هم انسان سنتی در حال فروپاشی شرقی را درمان می‌کند زیرا معناداری او ضمن اینکه غیرایدئولوژیک و غیرتئولوژیک است، همچنان وفادار به فردیت انسان همراه با هرسمیت شناختن قوه تخیل او در خلق آرمان‌ها و نیازهای نوین و جدیدش نیز هست. ژان کلود کری‌یر، این‌بار هم موفق عمل کرده است.